خشیةالله

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## خشیةالله

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

در آثار مبارکه سه اصطلاح نزدیک به هم به کار برده می‌شود که هر کدام، البتّه، معنای خاصّی دارد و گاه به جای یکدیگر یا مترادف با هم استفاده می‌شوند. مخافةالله، تقوی‌الله، خشیةالله. هر سه در انگلیسی به fear of God ترجمه می‌شود. واژۀ وَجَل نیز به معنای ترس آمده است. برای مثال، "قد برزتِ السّاهرة و البریّة فی وجلٍ و اضطراب." (مجموعه اشراقات، ص67)

پیش از هر امری باید بدانیم که، خداوند دارای صفات جلالیه و صفات جمالیه است. صفات جلالیه مانند جبّار، قهّار، منتقم و امثال ذلک است. در مناجاتی از قلم اعلی نازل، "لا اله إلّا أنتَ القاهرُ الباطشُ الآخِذُ المنتقمُ القهّار." (نفحات‌الرّحمن، ص34) یا در لوحی می‌فرمایند، "إنَّ رَبَّکَ لَهُوَ المنتقمُ الشّدید." (مائدۀ آسمانی، ج4، ص108)

در این قبیل موارد پیام‌های قهریّه از قلم الهی نازل می‌شود. در لوح فؤاد آمده است، "سوفَ یأخُذُهُمُ الله بقهرٍ مِن عنده انّه لهو المقتدرُ القهّار." (کتاب مبین، ص176)

**صفات جمال و جلال الهی**

اصطلاحی در [علم کلام](https://fa.wikishia.net/view/%D8%B9%D9%84%D9%85_%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85) و [عرفان](https://fa.wikishia.net/index.php?title=%D8%B9%D8%B1%D9%81%D8%A7%D9%86&action=edit&redlink=1) برای تقسیم بندی صفات [خداوند](https://fa.wikishia.net/view/%D8%AE%D8%AF%D8%A7%D9%88%D9%86%D8%AF) است. در اصطلاح رایج کلام، این دو اصطلاح معادل صفات ثبوتی و سلبی هستند. صفات جمال، یا ثبوتی، صفاتی هستند‎ که بر وجود کمالی در خداوند دلالت می‎کنند مانند عالِم، قادر، خالق و رازق، و صفات جلال یا سلبی صفاتی‎اند که بر سلب نقصی از خداوند دلالت می‎کنند مانند غنی، واحد و قُدّوس.

در اصطلاح رایج [عرفان نظری](https://fa.wikishia.net/view/%D8%B9%D8%B1%D9%81%D8%A7%D9%86_%D9%86%D8%B8%D8%B1%DB%8C)، اسامی جلال عبارتند از اسمائی که از عظمت و کبریای حق تعالی حکایت می‌کنند و باعث خفای او می‌شوند یا آن که موجب منع نعمتی یا کمالی در خلق‌اند، نظیر متکبر، عزیز، قَهّار، مُنتَقِم و در عرفان عملی بر اسم‌هایی اطلاق می‌شود که تجلّی آنها باعث قبض و هیبت سالک می‌شود.

اسامی جمال در عرفان نظری اسم‌هایی را گویند که باعث ظهور حق و اعطای کمالی از کمالات و نعمتی از نعمت‌ها بر خلق می‌شوند، نظیر رحیم، رزاق، لطیف و… و در عرفان عملی بر اسامی اطلاق می‌شوند که تجلی آنها مایه اُنس و سُرور سالک می‌شود.

از این رو ما معتقدیم که خداوند بیشتر مایل به ستّاریت و غفّاریت است تا قهّاریت و جبّاریت و منتقم بودن. لذا، در کلمات مکنونه می‌فرماید، "اظهرتُ لَکَ جمالی" و ذات الوهیت به "جمال قدم" نامیده می‌شود که گویای سبقت گرفتن رحمت او بر نقمتش است و خود او نیز شهادت می‌دهد که، "رحمتی الّتی سبقَت مَن فی السّموات و الأرضین." (مجموعه الواح خطّ عندلیب، ص220)

اسما و صفات جلالیه عبارتند از مهیمن، عزیز، جبّار، متکبّر، عظیم، جلیل، متین، متعال، رقیب، قاهر، مقتدر، قابض، مُذِلّ، ممیت، منتقم و امثال ذلک

اسما و صفات جمالیه عبارتند از مجید، نور، حیّ، رحمن، رحیم، کریم، غفّار، غفور، ودود، رئوف، حلیم، صبور، خالق، مصوِّر، رزّاق، وهّاب و امثال ذلک.

لذا با توجّه به این که در این امر مبارک، فضل الهی احاطه کرده و ابواب عنایت او گشوده گشته و "دریای غفران در امکان ظاهر و آسمان بخشش مرتفع". در این ظهور "لن‌ترانی" به "انظر ترانی" تغییر کرده و تدارک مافات میسّر گشته و ملکوت الهی بر وجه ارض نازل شده و ارادۀ الهی آنچنان که در آسمان است در روی زمین جریان یافته است. بنابراین، نگاه ما به ذات الوهیت بسیار متفاوت است. خداوند مایل است که در این ظهور احبّای او صِرفاً به علّت حبّ او و نه ترس از جهنّم و یا طمع بهشت به اجرای احکام بپردازند چه که مقصود از احکام، اجرای ظاهری آنها نیست، بلکه برای آن است که مؤمنین بتوانند فوق مُلک و ملکوت مشی کنند. (اقتدارات، ص167)

بنابراین، ترس از خداوند معنای خود را از دست داده، و ترس دیگری جایگزین آن شده است و آن خوف از دلگیری خداوند از محرومیت انسانها از مواهبی است که خداوند برایشان مقدّر فرموده است. بدین لحاظ جمال مبارک می‌فرمایند از خداوند می‌خواهیم که مبادا نفس و هوای شما، شما را از آنچه که برایتان مقدّر شده محروم گرداند. (اقتدارات، ص218)

**سیاط عذاب**

ابتدا باید به نکته‌ای توجّه داشته باشیم که حضرت بهاءالله عمدتاً به رحمت و عنایت الهی اشاره دارند، ولی گاه عذاب الهی را نیز بیان می‌کنند. برای مثال در لوح احمد فارسی می‌فرمایند، "بگو ای عباد غافل، اگرچه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرّات ممکنات سبقت گرفته، ولکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم. نصایح مشفقه‌ام را به گوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و به چشم سِرّ و سَر در بدیع امرم ملاحظه نمایید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص322)

این قهر الهی عمدتاً شامل کسانی است که نقض عهد الهی نمایند. مثلاً حضرت ولی امرالله دربارۀ ناقضین می‌فرمایند، "صاعقۀ قهر الهی متتابعاً بر اهل فتور، عصبۀ مغروره و ثُلّۀ مقهوره نازل و ارکان آن فئۀ ضالّه متزلزل. زعیم ثانی، بدیع شنیع، غاصب مفتاح مرقد مطهّر ربّ منیع، که مدّت شصت سال به انواع وسائل در ایجاد رخنه در بنیان مرصوص الهی همّت بگماشت و شعاع پرتباه، خلیفۀ ناقض اکبر، و برادر حقود و حسودش که خصم الدّ جسور میثاق ربّ ودود بود و قرینۀ غصن دیگر از اغصان یابسه ساقط؛ کلّ متعاقباً به دارالبوار راجع." (توقیعات مبارکه 1945-1952، ص288)

این نحوۀ کلام در توقیع 113 نیز مشاهده می‌شود. حضرت ولی امرالله برای ستمگرانی که در مهد امرالله به احبّاءالله هجوم آوردند وعیدهای شدید بیان می‌فرمایند، "تبّاً لهم، سَحقاً لهم، ویلٌ لهم، تعساً لهم و لأعوانهم و اتباعهم. قد بَکی مِن ظلمهم محمّد رسول‌الله و ذُرفت مِن اعمالهم عیون اهل ملأ الأعلی و ضجّت حوریاتُ القدس فی أعلَی الغرفات فی الفردوس الأبهی و تتفتَت اکباد المؤمنین و المؤمنات فی مشارق الأرض و مغاربها. فضَ الله فاهم و قطع لسانهم و کسر اعناقهم و اناملهم و اقلامهم. فَوَ ربِّ العما، سوف یُفتنون بفتنةٍ عمیاء صمّا و یضربُنّ علی فمهم ملائکة الأمر و نزل اللّعنة علیهم و تمُرُّ الرّیح الحمراء و یحیطهم عذابُ‌الله الکبیر الأکبر مِن فوقهم و تحت أرجُلهم و یحل بهم بلاءٌ لم‌یسمع بلاء اشدّ منه اذاً ترجفّ أرکانهم و تقشعر جلودهم و یضعون أنامل الحسرة بین أنیابهم و لاتجدون لأنفسهم ناصراً و لا معیناً اذاَ یأکلهم النّیران و یُمحی اللهُ آثارَهُم و یُلحقُهُم بالهالکین. اذاً لایُسمع لهم صوتاً و لا رکزا."

حضرت عبدالبهاء دربارۀ نفوسی که با امر الهی مخالفت نمایند و به اذیت و آزار پردازند می‌فرمایند، "در خصوص میرزا مهدی‌خان مرقوم نموده بودید. إنَّ ربَّک لَبِا المرصاد. آن شخص آنچه نمود به خود نمود. عنقریب به وبال اعمال خود گرفتارگردد. تا به حال نفسی تعرّض به امرالله ننمود مگر آن که به اشدّ بلا مبتلا گردید." (وحید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج1، ص66)

**نفس اعمال جزای اعمال**

از آنجا که لوح محفوظ، یعنی آنچه که جمیع اعمال انسان، اعم از مطلوب و نامطلوب، در آن ثبت می‌شود در وجود خود انسان است و در واقع به واسطۀ آنها به کسب رضای الهی توفیق می‌یابد یا خود را از تقرّب به ساحت قرب او محروم می‌کند، در نفس خویش جزای اعمال خود را مشاهده می‌کند. گاه انسان آنقدر در این زمینه پیش می‌رود که خود عمل، جزای عمل می‌شود و او را آزرده‌خاطر و نادم می‌سازد.

جمال قدم می‌فرمایند، "در هر حین از جمیع جهات آثار ظهور مُنزل آیات ظاهر و لائح. بحر بیان به امواجش ظاهر؛ خورشید عنایت به اشراقش باهر؛ سدره‌های بستان حقیقی به اثمار بدیعه مشهود. معلوم نیست عباد را چه منع نموده و چه از اقبال به افق ظهور محروم داشته. لله الحمد بصر عطا فرموده و سمع بخشیده، چنانچه مشاهده می‌شود هر نفسی به این دو بخشش بزرگ ممتاز. عیب کار آن که در محلّش صرف نمی‌شود.

یا محبوب فؤادی، اشتغال عباد به مشتهیات نفس و هویٰ و زخارف دنیا سبب غفلت؛ و غفلت چون قوّت یابد به ضلالت مبدّل گردد و عند صاحبان بصر مبدئی که سبب و علّت این امور غیرمرضیّه است جزای اعمال؛ والّا امرالله اظهر از شمس است؛ آیاتش در کلّ حین به شأنی نازل که اقلام از تحریر و السن از تقریر عاجز و بیّنات در کتب الهی به مثابۀ بحر ظاهر و موّاج و ظهورات قدرت و قوّت به شأنی که هیچ منصفی انکار ننماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 27، ص485)

**عامل اعمال خلاف**

حضرت عبدالبهاء فرمودند، "نفس وقتی که بر انسان مسلّط می‌شود هر بلایی بر سر انسان می‌آورد. یک ساعت به خیال ریاست می‌اندازد؛ یک ساعت به خیال فسق و فجور؛ یک ساعت به خیال کذب و نفاق؛ یک ساعت به تزویر؛ یک ساعت به فکر دنیا و ثروت؛ هر ساعتی در یک بلایی. این بیچاره انسان اسیر و حال این که [اگر] از نفس خودش را خلاص کند، از جمیع این مصائب و مشقّت‌ها آزاد می‌شود. چقدر خوب است آزادی. «و امّا مَن خافَ مقامَ رَبِّهِ و خفی النّفس عَنِ الهَویٰ فان الجنّة هی المأوی.» چقدر لطیف می‌شود؛ چقدر نورانی می‌شود؛ رحمانی می‌شود؛ نفس قدسیه می‌شود." (بدیع بشرویی، در ظلّ شجرۀ میثاق، ص178)

[و امّا مَن خاف ... = (قرآن، سورۀ النّازعات، آیۀ 40) و امّا هر کس که (در موقع پس دادن حساب) از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد بی‌گمان بهشت جایگاه او است / ترجمه بهاءالدّین خرّمشاهی]

**تقوی‌الله**

تقوی را به سادگی به "پرهیزگاری" معنی می‌کنیم، و تقوی‌الله را تقوای الهی می‌گوییم. امّا، به مراتب فراتر از این است که به نظر می‌رسد. حضرت بهاءالله در لوح اشراقات می‌فرمایند:

"وصّ العباد بتقوی اللّه تاللّه هو القآئد الاوّل فی عساکر ربّک و جنوده الاخلاق المرضيّة و الاعمال الطّيّبة و بها فتحت فی الاعصار و القرون مدآئن الافئدة و القلوب و نصبت رايات النّصر و الظّفر علی اعلی الاعلام." (مجموعه اشراقات، ص71-72)

تقوی‌الله یعنی جامع جمیع اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه. یعنی عامل بودن به جمیع احکام و اوامر الهی. یعنی حجّت بودن بر اهل ارض. زیرا جمال مبارک خطاب به ایادی امرالله، جناب ملّا صادق مقدّس، می‌فرمایند، "سعی نمایید که به سجایای الهی و اخلاق او عبادش متخلّق شوند و مابین ناس ظاهر گردند... بعضی عامل شدند آنچه را که ضرّ آن به اصل شجرۀ الهیّه راجع شده. قسم به جمال محبوب که حجّت بالغۀ الهی بر عباد تمام نشده، اگرچه لازال حجّتش بالغ و کامل و تامّ بوده و خواهد بود. مثلاً ملاحظه نمایید اکثری از ناس به منبع فیوضات رحمانیّه و معدن لآلی اسرار علم ربّانیّه وارد نشده‌اند و از حجّیت حجّت بنفسها و ما یظهرُ مِن عندها غافل بوده و خواهند بود. چه که مقرّ استوای عرش ظهور مخصوص محلّ واحد است. لذا از اکثری مستور و اکثری از او محجوب. آنچه در مابین ناس منتشر و ظاهر و باهر است کلمات او است و احبّای او و امّا از احبّای او که به اسم او مذکورند و به حبّش منسوب احدی رایحۀ تقدیس و تنزیه استشمام ننموده. چه که اکثری به اعمال غیر مرضیّه وافعال قبیحه عامل و مرتکبند. ناس هم از اهل قیاسند. آنچه از این فئه مشاهده می‌نمایند به مظهر انوار احدیّه نسبت می‌دهند. به این جهت است که قهر الهی الی حین مشرکین را اخذ ننموده. قسم به جمال قدم که اگر احبّای حقّ به تقدیس و تنزیه و اعمال و اخلاق او علی قدرهم در مابین بریّه ظاهر می‌شدند اکثری از ناس را الیوم مؤمن و مقبل الی الله مشاهده می‌نمودی." (دکتر وحید رأفتی، پیک راستان، ص13)

بنابراین، وقتی در کتاب عهدی می‌فرمایند، "تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیّبۀ طاهرۀ مرضیه بوده و هست" به این معنی است که تقوی حائز جمیع این کمالات است. در اینجا تقوی به معنی ترس از خداوند نیست. بلکه به معنای حبّ او است که چون مؤمن ناظر به آن است و مایل نیست ارادۀ خود را بر ارادۀ محبوبش ترجیح دهد، به موجب آنچه که او فرموده عمل می‌کند. چه که می‌خواهد محبوبش از او راضی باشد. زیرا اگر جز این عمل کند، اظهار خودبینی و وجود نموده است. این است که می‌فرماید، "عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جائز نه. اگر خطوه‌ای از این سبیل تجاوز نماید از عشّاق محسوب نه." (اقتدارات، ص254)

از آن گذشته، محبوبش مایل است که او "فوق مُلک و ملکوت مشی نماید" و بدین لحاظ است که می‌داند، "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده ... بلکه لاجل ظهورات کمالیّه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیّه و ما یصدّقه عقولهم ظاهر و مُشرق شده تا آن که کلّ فوق مُلک و ملکوت مشی نمایند." (اقتدارات، ص 167)

تقوی‌الله یعنی چشم پوشیدن از منافع آنی و توجّه به ارادۀ الهی. جمال قدم می‌فرمایند، "ای دوستان به اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه حقّ جلّ جلاله را نصرت نمایید. الیوم هر نفسی ارادۀ نصرت نماید باید به ما لَهُ ناظر نباشد بل به ما عندالله. لیس لَهُ أن یَنظُرَ إلی ما ینفَعُهُ بل بما ترتفعُ بِهِ کلمةالله المُطاعة. قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدّس باشد. چه که سلاح فتح و سبب اوّلیۀ نصر تقوی‌الله بوده و هست. اوست دِرعی که هیکل امر را حفظ می‌کند و از اقوی جنود عالم محسوب. بها فتح المقرّبون مُدُنَ القلوب بإذنِ الله ربّ الجنود." (مجموعه اشراقات، ص139)

**دو مانع از ارتکاب خلاف**

حضرت بهاءالله در لوح دنیا می‌فرمایند، "در اصول و قوانین، بابی در قصاص، که سبب صیانت و حفظ عباد است، مذکور. ولکن خوف از آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعۀ نالائقه منع می‌نماید. امّا امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است، خشیّةالله بوده و هست. اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی. باید به آنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسّک جُست و تشبّث نمود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص7-296)

حضرت عبدالبهآء در لوح لاهه می‌فرمایند، "در عالم انسانی دو رادع است که از ارتکاب رذائل حفظ می‌نماید. یک رادع قانون است که مجرم را عذاب و عِقاب می‌نماید. ولی قانون رادع از جرم مشهود است؛ رادع از جرم مخفی نیست. و امّا رادع معنوی، دین الهی، رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربیت می‌نماید و تهذیب اخلاق می‌کند و مجبور بر فضائل می‌نماید و اعظم جهتِ جامعه است که تکفّل سعادت عالم انسانی می‌کند. امّا مقصد از دین، دین تحقیقی است نه تقلیدی. اساس ادیان الهی است نه تقالید بشری." (مکاتیب عبدالبهاء، ج3، ص108)

**ارتباط خشیةالله، مخافةالله، و تقوی‌الله**

اگرچه در مواقع گوناگون این سه اصطلاح به معانی متفاوتی ذکر شده، امّا در واقع چون به دیدۀ بصیرت بنگریم، هر سه یکی هستند. به این معنی که مکافات و مجازات، که به آن میل یا از آن خوف داریم، در وجود خود ما نهفته است و مظاهر عدل و داد الهی را می‌توانیم مشاهده کنیم. جمال قدم اصل حکمت را ترس از عدالت الهی می‌دانند و سه اصطلاح خشیت، مخافت، و وَجَل را در این معنی به کار می‌برند: "اصلُ الحکمة هُوَ الخشیّةُ عَنِ الله و المخافَةُ مِن سَطوَتِه و سیاطِهِ و الوَجَلُ مِن مظاهرِ عدلِهِ و قضائه." (مجموعه الواح طبع مصر، ص33)

در توضیح آن از قلم اعلی نازل، "سبحان مَن نطَقَ بهذه الکلمة العلیا رأُسُ الحکمة مخافةالله. چه، مخافةالله و خشیةالله انسان را منع می‌نماید از آنچه سبب ذلّت و پستی مقام انسان است و تأیید می‌نماید او را بر آنچه سبب علوّ و سموّ است. انسان عاقل از اعمال شنیعه اجتناب می‌نماید. چه که مجازات را از پی مشاهده می‌کند." (امر و خلق، ج3، ص426)

بنابراین، مشاهده می‌شود که اگر مجازات اعمال ما همانا پستی و ذلّت در این عالم و محرومیت از مواهب الهی در عالم بعد، و دوری از محبوب و معشوق حقیقی در عوالم الهی باشد، ترس و خوف واقعی همین است و جز این نیست.

**معنای خشیةالله**

در توقیعی از حضرت ولی امرالله مذکور، "در مورد معنای دقیق عبارت "خشیه الله" که در آثار مبارکۀ بهایی ذکر شده سؤال کرده‌اید؛ این عبارت غالباً به معنای خوف است، امّا مفاهیم ضمنی دیگری مانند احترام، ترس و وحشت نیز دارد." (ترجمه-‌ مکتوب 13 نوامبر 1940 از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احبّاء / انوار هدایت، شماره 789)

**لزوم خشیةالله**

در توقیعی از حضرت ولی امرالله مذکور، "از حضرت ولی امرالله راجع به خشیـة الهی سؤال نموده بودید، شاید یاران متوجّه این حقیقت نیستند که نفوس انسانی برای حفظ انتظام در رفتار و کردار خویش اکثراً به خشیـه الله نیازمندند مگر معدودی قلیل که صاحب ترقّیات روحی عظیم بوده صرفاً عشق و محبّت یزدانی محرّک اعمال و افعال ایشان است.

بیم مجازات و خوف از عقوبت الهی در صورت ارتکاب معاصی برای تثبیت اقدام نفوس در صراط مستقیم لازم و ضروری است. یقین است وجود ما باید نسبت به خداوند تعالی مشحون از عشق و انجذاب باشد، ولی خوف الهی را نیز بایستی در قلوب استقرار دهیم به‌همان نحو که طفل از غضب و تنبیه واقعی والدین در خوف و هراس است. این توجّه و تذکر نباید چون دهشت و وحشت در برابر یک فرد ظالم تلقّی گردد بلکه سزاوار است الطاف و عنایات رحمانیه را کامل و آن را ماوراء داد و معدلت الهیه بشناسیم." (مکتوب 26 ژوئیه 1946 از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احبّاء -‌ نقل ترجمه از صفحه 109 مجموعه نصوص در بارۀ تربیت بهایی)

**تأثیر خشیةالله**

بنابراین خشیةالله باید وجود داشته باشد؛ خشیةالله از طریق دیانت الهی در وجود انسان تثبیت می‌شود. در خصوص تأثیر خشیةالله جمال قدم می‌فرمایند، "اهل ثروت و اصحاب عزّت و قدرت باید حرمت دین را به احسن ما یُمکِنُ فی الإبداع ملاحظه نمایند. دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم. چه که خشیةالله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد. نیّر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان ازنور باز مانند. هر آگاهی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و می‌دهد." (اشراقات، ص76)

**خشیةالله عامل تربیت**

خشیةالله باید از اوان کودکی در وجود انسان راه یابد. یا اگر بپذیریم که به فطرت الهیّه در او وجود داشته، باید والدین سعی نمایند که خشیة الهی در او بیدار باقی بماند. جمال قدم می‌فرمایند، "آباء باید در دین ابناء و اتقان آن جهد بلیغ نمایند. چه، هر فرزندی از دین الهی خارج شود، البتّه به رضای ابوین و حقّ جلّ جلاله عمل ننماید. جمیع اعمال حسنه به نور ایمان ظاهر و مشهود و در فقدان این عطیّۀ کبری از هیچ منکری اجتناب نکند و به هیچ معروفی اقبال ننماید." (پیام آسمانی، ج1، ص98)

این توضیح لازم است که عامل خشیةالله دین است. زیرا به بیان جمال قدم، "باید سلاطین ایّام و علمای انام به دین تمسّک نمایند چه که او است علّت ظهور خشیةالله فیما سِواه." (امر و خلق، ج2، ص87)

و چون خلق نیاز به تربیت دارند، باید در قدم اوّل خشیةالله در قلوب آنها راه یابد تا به ملاحظۀ حبّ الهی و خوف از تکدّر خاطر حضرتش، به معروف عامل شوند و از ارتکاب منکر خودداری فرمایند. چه که به بیان جمال قدم، "آنچه سبب اوّل است از برای تربیت خلق خشیةالله بوده. طوبی للفائزین." (امر و خلق، ج3، ص424)

بنابراین، اگر این تدیّن وجود نداشته باشد، خشیةالله نیز مفقود خواهد بود. جمال قدم تصریح دارند: "آنچه از برای اطفال در مقام اوّل و رتبۀ اوّلیه واجب و لازم است، تعلیم کلمۀ توحید و شرایع الهیه است. چه که مِنْ دون آن خشیه الله حاصل نمی‌شود و در فقدان آن صدهزار اعمال مکروهۀ غیرمعروفه و اقوال غیرطیبه ظاهر می‌گردد... آباء باید کمال سعی را در تدیّن اولاد مبذول دارند. چه، اگر اولاد به این طراز اوّل فائز نگردد از اطاعت ابوین که در مقامی اطاعةالله است غافل گردد. دیگر چنین اولاد مبالات نداشته و ندارد. یفعلُ بأهوائه ما یشاء" (حضرت بهاءالله -‌ مجموعه نصوص در بارۀ تربیت بهایی، صفحه 12)

لذا، باید به نحوی خشیةالله را در قلوب کودکان و عباد وارد نمود. شاید توضیح آن دشوار باشد، امّا هدایات دو مبیّن آیات راه را برای ما هموار می‌کند.

**توضیح خشیةالله برای اطفال**

شکّی نیست که این وظیفه به عهدۀ والدین است که به نحوی موضوع را برای کودکان بیان کنند. زیرا حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "اطفال را باید امّهات از بدایت به تربیت الهیّه تربیت نمایند. یعنی همواره ذکر حق کنند و از بزرگواری حقّ سخن رانند و القای خشیةالله نمایند و در نهایت لطافت و نظافت و مهربانی طفل را پرورش دهند تا آن که هر کودکی از بدو حیات نسیم محبّت الله را استنشاق نماید و از رائحۀ هدایت‌الله به اهتزاز آید." (اخلاق بهائی، ص220)

امّا، توضیح خشیةالله برای اطفال دشوار است. باید به زبان کودک سخن گفت تا او دریابد. در توقیعی از حضرت ولی امرالله مذکور: " در توضیح و تشریح خشیـةالله برای اطفال، همان‌طور که حضرت عبدالبهاء در تعلیم هر امری عمل می‌فرمودند، هیچ منعی بر استفاده از تمثیلات و تشبیهات وجود ندارد. این نکته نیز باید به طفل تفهیم گردد که ترس ما از خدا به این علّت نیست که او ظالم است، بلکه به این علّت است که او عادل است، و اگر خطایی مرتکب شویم و مستحقّ تنبیه باشیم، در این‌صورت او به صِرف عدالتش ممکن است تنبیه ما را مقتضی بیند. باید هم به خدا عشق بورزیم هم از او خوف داشته باشیم." (مکتوب 15 فوریه 1957 از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احبّاء / انوار هدایت، شماره 790)

**حفظ از نفس امّاره**

نفس امّاره، به تصریح جمال مبارک، تنها دشمن انسان است. اگر رهایش کنیم، لجام‌گسیخته گردد و اگر منعش کنیم حریص شود. تنها راه باقیمانده مقهور کردن و تحت سُلطه گرفتن آن است و تلاش برای ارتقاء از سطح پست و دنی به مدارج عالی و معارج متعالیه. (کتاب مبین، خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص390) ترقّی نفس از مرحلۀ امّارةٌ بالسّوء تا نفس مطمئنّه می‌تواند به طرفةالعینی طیّ شود یا به مرور ایّام با سعی و مجاهدت و ترک هواهای نفسانی حاصل گردد. به هر حال آنچه که ما را از آسیب نفس امّاره محفوظ نگه می‌دارد خشیةالله است. در واقع خشیةالله مانند دژی عمل می‌کند که ما را محفوظ نگه می‌دارد.

جمال مبارک می‌فرمایند، "حصن محکم متین از برای حفظ نفس امّاره خشیةالله بوده و هست. اوست سبب تهذیب نفوس و تقدیس وجود در ظاهر و باطن." (مجموعه اشراقات، ص21) و نیز در ورق اوّل از کلمات فردوسیه می‌فرمایند، "به راستی می‌گویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشیةالله بوده. آن است سبب اکبر از برای حفظ بشر و علّت کبری از برای صیانت وَریٰ." (مجموعه اشراقات، ص118-119)

**حیا و خشیةالله**

این که واقعاً قوّۀ بازدارندۀ درونی انسان که به آن "حیا" می‌گویند چیست، شاید به سادگی قابل بیان نباشد. امّا، مواردی از آن را در آثار مبارکه مشاهده می‌کنیم. مثلاً وقتی قوم حضرت ایّوب او را دردمند و فقیر و مریض یافتند و او را از زادگاهش بیرون راندند، حضرت بهاءالله می‌فرمایند از خدا حیا نکردند: "اخرجوه قومُهُ عن قریَة الّتی کان فیها و مَا ٱستَحیوا عن الله بارئهم و آذوه بما کانوا مقتدراً علیه و وجدناه فی الأرض مظلوماً." (ایّام تسعه، ص266)

یا در صلوة کبیر می‌خوانیم که دستان من حیا می‌کند از این که به جبروت رحمت تو بلند شود، "و جمالک یا مقصود العالم انّ الوجه یستحیی أن یتوجّهَ الیک و ایادی الرّجا تخجل أن ترتفع الی سماء کرمک" (ادعیه حضرت محبوب، ص79)

شاید حیا کیفیتی در وجود انسان باشد که گاهی خواب است و گاهی بیدار. انسان چون به خود آید در می‌یابد که به آنچه که باید و شاید عامل نبوده است و میل دارد دیگربار به حضور باری‌تعالی برود و عذر تقصیر بخواهد ولی خجالت می‌کشد، زیرا خود را قابل نمی‌داند و به زبان حال می‌گوید، "خجلت و انفعال مرا فرو گرفته و از جمیع جهات مأیوس ساخته." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، ج1، ص174)

کاملاً مشهود است که حیا و خشیةالله با هم متفاوتند. حیا ذاتاً در افراد وجود دارد، حتّی اگر خاموش بماند و محلّ استفاده واقع نشود. ولی خشیةالله به واسطۀ تدیّن به وجود می‌آید. جمال قدم می‌فرمایند، "در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق نیست منع می‌نماید و حراست می‌فرماید و نام آن را حیا گذارده‌اند. ولکن این فقره مخصوص است به معدودی کلّ دارای این مقام نبوده و نیستند." (مجموعه اشراقات، ص119)

**ارتباط آزادی با خشیةالله**

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "آزادی سه قسم است. یک آزادی الهی است که آن مخصوص ذات باری است. چه که اوست آزاد مطلق. در هیچ شأنی از شئون کسی او را مجبور نمی‌تواند نمود. به ارادۀ مطلقۀ او هر عصری شرایع مقدّسه تجدید یافت و احکام متفرّعه به اقتضای هر زمانی تبدیل شد. و این مقام به ظهور مطلع امر و مظهر علم و ارادۀ او در عالم امکان ظاهر می‌شود. چنانچه جمال قدم، جلّ اسمه الأعظم، می‌فرماید: «انّه لو یحکم علی المآء حکمَ الخمر، لیس لأحدٍ أن یقولَ لِمَ و بِمَ.» یک آزادی سیاسی اروپایی‌هاست که انسان هرچه می‌خواهد می‌کند به شرطی که به دیگری ضرری نرساند. این حرّیّت طبیعی است و اعظم درجۀ آن در عالم حیوان است. این شأن حیوان است. این طیور را می‌بینید که به چه آزادی زندگانی می‌نمایند. انسان هرچه بکند نمی‌تواند به قدر حیوان آزاد باشد، زیرا نظام مانع آزادی تامّ تمام است. امّا آزادی سوم در تحت سنن و احکام الهیّه است. این حرّیّت عالم انسانیست که چون در ظلّ کلمةالله تربیت شود، قطع علاقۀ قلبی از جمیع اشیاء می‌کند؛ از جمیع مشقّات و احزان آسوده. نه ثروت و قدرت ظاهره او را از اعتدال و عدل مانع شود و نه فقر و فاقه از سرور و سکون باز دارد. هر قدر انسان وجدانش بیشتر ترقّی می‌کند قلبش آزادتر می‌شود و روحش مستبشرتر. در دین‌الله حریّت افکار هست. زیرا هیچ کس حاکم بر وجدان نیست غیر از خدا. ولی به درجه‌ای که خارج از آداب نباشد. امّا در دین‌الله حریّت اعمال نیست. از قانون الهی انسان نمی‌تواند تجاوز نماید، ولو ضرری به غیر نرساند. چه که مقصود از قانون الهی تربیت وجود خود و غیر خود است. زیرا عندالله ضرر غیر و خود یکسان است. هر دو مذموم است. باید در قلوب خشیةالله باشد. انسان باید آنچه را عندالله مذموم است مرتکب نشود. لذا آن حریّت اعمالی که در قانون اروپاست در دیانت الهیه نیست. و امّا حریّت افکار باید از آداب تجاوز نکند و اعمال مقرون به خشیةالله و رضای الهی باشد." (بدایع‌الآثار، ج2، ص44-243)

**بدون خشیةالله انسان ناقص است**

کلام آخر آن که اصلاً بدون خشیةالله ما ناقصیم. از پیش گفته شد که مقصود از این ظهور، "ظهورات کمالیه در انفس انسانیه" است. در واقع، جواهر معانی که در معادن انسانی نهفته است، زیر "عَرَض" پنهان گشته، و باید به مدد تعالیم مبارکه به ظهور برسد. زیرا به بیان جمال مبارک، "حق از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس آمده." (اشراقات، ص141) بنابراین،این کمالات را باید ظاهر ساخت و یا به آن متّصف شد. از جمله صفات کمالیه، به تصریح حضرت عبدالبهاء، خشیةالله است:

در رسالۀ مدنیه (ص48) می‌فرمایند، "باری باقی صفات کماليّه خشية اللّه و محبّة اللّه فی محبّة عباده و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروّت و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا و صفا و حميّت و غيرت و همّت و بزرگواری و حقوق پروری و امثال ذلک بوده و فاقد اين اخلاق حسنهء انسانيّه ناقص است و اگر حقائق هر يک از اين صفات را بيان نمائيم ( مثنوی هفتاد من کاغذ شود )."

**کلام آخر**

در مقام آخر باید به این نکته توجّه تام داشته باشیم که مقصود از خشیةالله و تقوی‌الله خوف از محرومیت از مواهب الهی است نه ترس از عذاب. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "تقوای حقیقی از اعظم مواهب الهی است و آن خشیةالله است. این خوف نه از عذاب و عِقاب بلکه بیمِ محرومی از عنایت پروردگار. انسان اگر از الطاف حقّ بی بهره و نصیب گردد و از پرتو عنایت محروم و محجوب شود، البتّه این عذاب اعظم از نیۭران، ولی اگر دانا و فطین و حکیم باشد. والّا صدهزار محرومیت را به جان قبول نماید و به ذرّه‌ای از عذاب جسمانی راضی نگردد..." (مجلّۀ عندلیب، شماره 90، ص4)